

موسیقی مدرن

موسیقی مدرن چیست و چرا در ابتدا مردم آن را دوست نداشتند؟

اصولا لغت «مدرن» مفهوم صفت کاملا موقتی دارد که اگر برای چیزی بکار رود فقط در همان زمان «مدرن» است و اگر چند سال بگذرد دیگر «مدرن» نیست .

بهمین گونه در زمینه هنر بطور کلی ، اصطلاح «مدرن» را نمیتوان برای چیزیکه يك ربع قرن پیش مدرن بوده ، بکاربرد .

علاوه بر این میزان مدرن بودن یا نبودن در موسیقی و نقاشی بخصوص ، بستگی زیاد به سلیقه و ذوق شنوندگان یا بینندگان دارد . مثلا بعقیدهٔ عدهٔ زیادی هنوز دبوسی يك موسیقیدان مدرن شمرده میشود در حالیکه عده‌ای دیگر حتی استراوینسکی را مدرن نمیدانند و آثارش را قدیمی می‌شمارند . پس اهمیت این اصطلاح بستگی دارد باینکه افراد به مدلهای جدیدتری خو گرفته باشند، یا بطوری در آثار گذشتگان غرق شده باشند که هنوز موسیقیدانان قرن نوزدهم را مدرن یا خوب شمرند .

فرهنگ لغات کلمهٔ «مدرن» را اینطور تعریف کرده «آنچه در زمان حال پیدا میشود» . ولی اگر این تعریف را قبول کنیم ، می‌بینیم که آثار زیادی هستند که با اینکه در زمان حال پیدا شده‌اند ولی از نظر فرم مربوط بگذشته هستند . پس برای اینکه اثری مدرن باشد علاوه بر تازگی باید اولاً با موسیقی سنتی فرق

داشته باشد. ثانیاً مورد مخالفت عامه قرار گیرد. ثالثاً مورد قبول هنرمندان کنسرت و ناشران اقتصادی باشد.

بطور کلی اگر موسیقی مدرن دوره های مختلف را مورد مطالعه قرار دهیم می بینیم در تمام قرون، همیشه مخالفت شدیدی از طرف عامه نسبت به موسیقی مدرن ابراز می شده است. حتی اگر این موسیقی مدرن بوسیله موتیوردی، موزار، بتهوون و واگنر نوشته می شده است. این يك خصوصیت طبیعی است چون نوع بشر اصولاً از قبول تغییرات شدید ناراحت است.

بهمین دلیل اجداد ما هم هیچوقت موسیقی مدرن را دوست نداشته و همیشه افسوس روزگار قدیم را می خورده اند.

با اینکه همه ما قبول داریم که دنیا در حال تغییر است و این تغییرات خواه ناخواه در تمام زمینه های زندگی که هنر و موسیقی هم جزو آن است، وارد خواهد شد معیناً باز برای بعضی از ما قبول و تحمل این تغییرات کمی ناراحت کننده است.

موسیقی يك زبان زنده است. موسیقی برای بشر تصنیف می شود پس باید واقعاً معرف و مبین وضع زندگی و جامعه بشر باشد. در نتیجه پی می بریم که موسیقی هم باید همزمان با سایر پیشرفت ها، پیشرفت کند، رشد کند و مثل تمام زبانها لغات و اصطلاحات جدیدی کسب کند تا بتواند تغییرات يك اجتماع متغیر را بیان کند.

دلیل اینکه زبان موسیقی هیچوقت مثل زبانهای لاتین و یونانی محو و نابود نشده، این بوده است که همیشه آن را مدرن نامیده ایم. موسیقی دائماً سواد لغوی خود را افزایش داده فرمهای جدید هارمونی، ملودی و ریتم را وارد خود میکند.

موسیقی زمان ما در مقایسه با موسیقی موزار، بتهوون یا مندلسون بطور شدیدتری موسیقی سنتی را شکسته ولی دوستداران موسیقی آن دوره، موسیقی خود را محرک تر و مؤثرتر میدانستند. اگر بقرن شانزدهم برگردیم می بینیم که ابداع دستگاه بزرگ و کوچک بوسیله موتیوردی همان اندازه در مردم ایجاد ناراحتی کرد که شونبرگ با ایجاد «آتونالیته» در زمان ما این ناراحتی را بوجود آورده است. عده کمی از ما موزار را يك موسیقیدان مدرن میدانیم در حالیکه در قرن هیجدهم مردم طور دیگری درباره او اظهار نظر می کردند، همانطوریکه عده ای از مردم در مورد قسمتهائی از سنفونی شماره سه بتهوون که با دو صدای مختلف اجرا شده اظهار تأسف کرده آن را دلیل کر بودن بتهوون

میدانند که نمیتوانسته این عدم هماهنگی را تشخیص بدهد .

موسیقی دانان مکتب رماتیک مثل شوپن، مندلسون، شوپرت، شومان، برامس، و واگنر همه بامخالفت مردم واجراکنندگان کنسرت‌ها روبرو شدند. موسیقی تقریباً همیشه توصیفی است از دوره و عصری که در آن عصر موسیقی نوشته شده است اگر اینطور نباشد، مطمئناً آهنگساز روحاً بدوره دیگری تعلق داشته یا اینکه عمداً یا غیر عمد کارش را به پیروی از آهنگسازان قبلی فرم داده است.

يك شنونده موسیقی ممکنست همیشه این فکر در مغزش باشد که چگونه میتواند يك اجرای خوب را از يك اجرای بد آثار موسیقی دانان تشخیص بدهد و چگونه میتواند قدرت لذت بردن از موسیقی را که اول برایش ناخوشایند بوده بدست آورد .

در جواب این سؤال باید بگویم که اگر دفعه اول، شنیدن يك قطعه موسیقی برای ما خوشایند نباشد، مسلماً پس از چند بار گوش دادن، میتوانیم زیبایی و روح آن قطعه را درك کنیم .

بطور کلی مقاومت در برابر قبول موسیقی جدید همیشه و در تمام دورانها وجود داشته ولی البته از نظر شدت و ضعف فرق میکرده است . خصوصاً ناقدان از اولین کسانی بودند که مخالفت را شروع میکردند. فقط در يك قرن و نیم اخیر بوده که این مقاومت بصورت عکس العمل شدید مردم عامه هم دیده شده است .

اینروزها، موسیقی جدید فقط برای پیشرفت هنرموسیقی پذیرفته میشود و هنرمندان کنسرت‌ها در جستجوی مشتریانی برای بتهوون، واگنریا چایکوفسکی هستند نه برای موسیقی دانان جدید و تجربه نکرده .

یکی از عوامل پیشرفت موسیقی جدید در دورانهای گذشته، اشرافی بودن موسیقی بوده است . باین معنی که تمام شاهزادگان و پادشاهان، موسیقی دانان اختصاصی در دربار های خود داشته‌اند و این موسیقی دانان موظف بوده‌اند که همیشه قطعات تازه و جدید برای اجرا آماده داشته باشند .

مثلاً باخ موظف بوده که هر هفته آهنگ جدیدی برای پرنس لئوپولد بنویسد همچنین هایدن. بطور کلی وقتیکه کنسرت واجرای کنسرت جزو اعمال لازم و ضروری زندگی مردم اروپا شد، ظاهراً مردم همیشه در طلب موسیقی جدید بودند. تمام روزنامه‌ها، کنسرت‌ها، جشنها و سایر مراسم وقتی اهمیت زیادی پیدا میکردند که آثاری تازه تقدیم کنند .

بنابراین آهنگسازان دائماً در حال ساختن آهنگهای جدید بودند . این وضع موسیقی در قرن هیجدهم بود . ولی در قرن نوزدهم اپراها و کنسرت‌ها از جنبه اشراقی و تجملی خارج شده در دسترس عموم مردم قرار گرفت . بر اثر خواست مردم برای اجرای موسیقی قدیم ، مقاومتی در مقابل موسیقی جدید بوجود آمد . اینک در دوره مامی بینیم که موسیقی جدید معمولا در اولین مرتبه اجرا، وضع بدی دارد .

تامسون ادعا کرده که فهمیدن موسیقی مدرن برای افراد معمولی آسانتر از فهم موسیقی قدیمی است . مشکل شنونده یکی در مورد فهمیدن متد آهنگسازو دیگر در مورد تشخیص متد او از سبک يك آهنگساز قبلی است . یعنی میخواهد بفهمد سبک يك آهنگساز جدید با سبک يك آهنگساز قدیمی چه تفاوتی دارد . در اینصورت خواهد توانست بفهمد که آیا از شنیدن يك قطعه موسیقی جدید لذت خواهد برد یا نه .

اگر شخص عاشق موسیقی کلاسیک است و دوست دارد بموسیقی قدیمی گوش دهد، باید بفهمد که چرا لازمست همزمان یا تغییر قرون ، موسیقی هم تغییر کند و سبک خود را عوض کند . باین ترتیب، وقتی بيك قطعه موسیقی جدید گوش میدهد می تواند ایده آهنگساز را که بیان محیط و زمان حاضر است درك کند . در اینجا با مناظر و صداها ئیکه بمحیط خودش تعلق دارند سروکار خواهد داشت و بجای تجسم منظره حرکت کشتی، منظره پرواز طیاره ها و جت ها را در نظر مجسم خواهد کرد . يك موسیقیدان مدرن احساس میکند که حالات ملودی، هارمونی و ریتمی بتهوون برای نشان دادن نعره های پر قدرت يك هواپیمای جت کافی نخواهد بود . در نتیجه ترکیبات جدیدی از صداها بوجود خواهد آورد که بتواند مثلا صدای يك لوکوموتیو را مجسم کند .

بنابراین نمیتوانیم انتظار داشته باشیم که مثلا هندل، بتواند حالت بی قرار و متزلزل زمان ما را توصیف کند . پیشرفت علم، اختراع ماشینهای فضائی برای ما ایجاد کرده که کاملا با زمان گذشتگان ما متفاوت است . پس باید آنچنان موسیقی داشته باشیم که آنچه را احساس میکنیم بیان کند . کافی نیست که بگوئیم قبلا موسیقی داشته ایم، باید هر زمان موسیقی مختص بخودش داشته باشد .

اگر دوستداران موسیقی در زمان موزار بکلی از گوش دادن بموسیقی جدید خودداری میکردند ، ماهر گز بتهوون نمیداشتیم و یا اگر دوستداران موسیقی بتهوون چنین کاری میکردند هر گز شومان، مندلسون، واگنر یا برامسی

بوجود نمی‌آید . زیرا اگر بموسیقی جدید گوش ندهیم ، هر گز موسیقی جدیدی
بوجود نمی‌آید .

برای دوستدار موسیقی که میخواهد از موسیقی جدید لذت ببرد ، دو نکته
وجود دارد : اولاً باید بداند چرا موسیقی جدید وجود دارد و موسیقی جدید چه
هست و چه فرقی با موسیقی قبلی دارد . ثانیاً باید با چندتا از متدهائیکه بوسیله
آهنگسازان مدرن مورد استفاده قرار گرفته و موسیقی آنها را از موسیقی قرن
هیجده و نوزده متفاوت ساخته ، آشنا شود . در آن صورت خواهد توانست تشخیص
بدهد که آنجا این موسیقی خوب یا بد است .

موسیقی همیشه بمردم گفته که چگونه فکر و عمل کنند

سیستم های موسیقی هر دوره و سبک بخصوص آنها ، مبین و معرف سیستم
های اجتماعی و سیاسی و اخلاقی آن دوره است .

ثابت شده که آهنگهائیکه مردم میخواهند ، در حقیقت گزارشی از زندگی
آنها میباشد . این آهنگها حوادث مهم ، قهرمانان ملی ، ورزشها ، بازیها و حتی
مدلهای مختلف لباس و تقریباً تمام چیزهائیکه با زندگی روزمره ارتباط پیدا
میکند ، در خود می‌گنجاند . در ورای معنی سطحی آنها ، مفاهیم عمیق تری وجود
دارد مثل انقلاب در افکار و نظریات مردم . اگر شخصیت و طرز فکر مردم هر
دوره را در نظر داشته باشیم ، موسیقی آنها را بهتر خواهیم فهمید .

بطور کلی اگر نظری به تاریخ موسیقی بیافکنیم ، می‌بینیم که موسیقی
هر دوره صد درصد متناسب با اوضاع همان دوره بوده است . مثلاً آهنگهای قرن
شانزدهم انگلستان نشان دهنده روح شاد مردم انگلستان در زمان ملکه الیزابت
اول میباشد . یا چون در دوره باخ بفرم بیشتر توجه میشد ، بنابراین خصوصیت
مهم موسیقی باخ و بطور کلی موسیقی قرن هیجده ، تأکید بر فرم و ساختمان
ظاهری موسیقی است .

علاوه بر این ، چون در این دوره موسیقی جنبه اشرافی و تجملی داشت ،
خواه ناخواه افکار اشراف نیز در موسیقی اثر گذاشته و موسیقی این دوره تصویر
واضحی از زندگی اشرافی و درباری است .

اغلب گفته شده که بتهوون حدفاصلی بین موسیقی کلاسیک و رمانتیک
میباشد و این کاملاً درست است . زیرا در آثار اولیه او میتوانیم تأثیر موسیقی -
دانان قبلی بخصوص موزار را مشاهده کنیم در حالیکه آثار بعدی و کامل شده او
معرف از بین رفتن جنبه های رمانتیک قرن هیجده است .

در موسیقی، بتهوون يك موسیقیدان انقلابی بوده. او در دوره‌ای زندگی میکرد که در بارهای اروپا در حال شکل گرفتن بود. اثرات انقلاب هم در طرز فکر و هم در موسیقی او دیده میشود.

چنین موسیقی بود که زمینه را برای مکتب رمانتیک آماده کرد و زمانی فرارسید که محتوی و مضمون موسیقی و آنچه موسیقی میخواست بیان کند، مهمتر از فرم و سبک موسیقی شد. قبل از موسیقی رمانتیک، مردم از اینکه احساسات را در موسیقی بیان کنند واهمه داشتند ولی طغیانهای مردم در قرن نوزدهم که بالاخره منجر به قیام های اروپای مرکزی شد، هنرمندان، موسیقی دانان و نویسندگان را از قید و بند آزاد کرد. همانطور که افکار سیاسی روی آزادی مردم تأکید میکرد، هنرمند همینطور شد یعنی ادبیات و موسیقی بیشتر بصورت بیان احساسات و افکار شخصی درآمدند.

بین موسیقی و شعر و شاعری رابطه نزدیک تری ایجاد شد. مثلاً شوپن در تمام آثارش احساس غم و اندوه خود را نسبت بکشورش لهستان نشان میدهد. یا ملودیهای شوپن مستقیماً برای مردم محیط و اطراف خود او ساخته شده بود نه برای لردها و اشراف.

و اگر هنرمند بتهوون چه در فلسفه و چه در موسیقی اش آزاد فکر میکرد، روح موسیقی و اگر آزادی است، که وقتی بان گوش میکنیم آنرا درک میکنیم و می بینیم که چنین موسیقی در زمان باخ، هایدن، ویا موزار نمیتوانست ساخته شود.

قیام ملیت پرستی در موسیقی گام جدیدی بود که اساس آن در قرن ۱۹ به وجود آمد. گلینکا در روسیه از اولین کسانی بود که این روح ملیت پرستی را در موسیقی اش بیان کرد و برای او بنام «زندگی برای تزار» بعنوان بنیان و اساس موسیقی روسیه شمرده میشود. تم های این اپرا اکثراً روی آهنگهای عامیانه روسیه پایه گذاری شده و مقداری از این موسیقی بقدری معرف زندگی طبقه پائین روسیه بود که طبقه بالا آنرا «موسیقی درشکه چی ها» میخواندند. بدنبال گلینکا، سایر موسیقی دانان روسی مثل برودین، موسورگسکی، بالاکیروف و کورساکف این مکتب را ادامه دادند.

در سال ۱۸۵۹ هنرمندان سرزمین بوهیم که قلبشان مالا مال از احساس وطن پرستی بود ظهور کردند. اولین آهنگساز که این احساس را در آهنگهایش بیان کرد اسمتانا بود. پس از او دو ژاک کار او را ادامه داد.

سبیلیوس که بعنوان یکی از بزرگترین موسیقی دانان وطن پرست شناخته شده است از سرزمین فنلاند ظهور کرد. سبیلیوس اکنون هنوز زنده است و بهمین جهت بعنوان يك موسیقی دان مدرن شمرده میشود. از نظر زمان موسیقی اش ادامه سبک قبلی است ولی از نظر روح و احساس در واقع يك موسیقیدان رمانتیک است که اعمال قهرمانانه هموطنانش را شرح میدهد. در کشورهای اسپانیا، ایتالیا، نروژ و انگلستان موسیقی مکتب وطن پرستی، تصویری از اخلاق، عادات، آب و هوا و محیط زندگی مردم آن کشورها است.

هواردهانسون توانسته عقایدش را درباره ملیت پرستی در موسیقی امریکا بشاگردانش تعلیم دهد و رویهمرفته او را بعنوان موسیقیدان این دوره شناخته اند او عقیده دارد که هر نژادی باید موسیقی مختص بخودش داشته باشد و موسیقی واقعی امریکائی نیز باید از زندگی امریکائی الهام گرفته باشد.

پس با این نتیجه میرسیم که تمام تغییرات و تحولات سیاسی، اجتماعی، مالی که مسیر جهت زندگی بشر را تحت تأثیر قرار داده است شکل موسیقی آن دوره را تغییر داده است. بعد از مکتب رمانتیک، مکتب Postromantic فرامیرسد. در این مکتب تغییرات جدیدی بوجود میآید.

با اینصورت ما بزمان و دوره فعلی میرسیم که موسیقی، معرف و مبین تغییرات فاحش این دوره میباشد. موسیقی مدرن ما معرف دوران پرهیجانی است که در آن زندگی میکنیم. زندگی ما پیچیده تر از زندگی گذشتگان است پس موسیقی ما هم باید پیچیده تر باشد. قسمت اعظم موسیقی جدید مربوط بنسل جوان است.

احتمالاً سروصدا و شلوغی موسیقی جدید است که ما را ناراحت میکند ولی حتی این سروصداها نیز انعکاس مستقیمی از زندگی مدرن ما میباشد.

شاید دلیل اینکه سالخوردگان امروز از موسیقی جاز خوششان نمیآید این باشد که آن را با موسیقی آرام دوره جوانی خودشان مقایسه میکنند. اگر آنها هرگز موسیقی بتهوون، موزار، شوپنرگ و استراوینسکی را شنیده بودند، امکان داشت که موسیقی جاز را با لذت بشنوند. عجیب نباشد. ممکنست همه مادران این فکر باشیم که موسیقی آینده چه خواهد بود!! ولی باید بدانیم که موسیقی دانان جوانتر کمتر بفرم موسیقی اهمیت میدهند و بیشتر با آنچه میخواهند بیان کنند اهمیت می دهند. سعی آنها در اینست که احساساتی را که سبب بوجود آوردن آن قطعه موسیقی شده است، بیان کنند.

هر چه موسیقی مدرن بیشتر پیشرفت کند، بیشتر منعکس کننده و معرف
وضع زندگی گذشته خواهد بود. بطور کلی خواستها، هدفها و آمال يك دوره،
عوامل مؤثر تشکیل دهنده موسیقی آن دوره هستند در حالیکه فرمهای موسیقی
مثل يك صدائی یا چند صدائی فقط وسایلی برای بیان این منظور هستند.

ترجمه نیره رائی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی